**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14030128**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در جواز و امکان استعمال لفظ در اکثر از معنا بود. مرحوم آخوند فرموده بودند چون استعمال صرفا علامت بودن لفظ برای معنا نیست، بلکه فنا لفظ در معناست، لفظ نمی‌تواند در دو معنا فانی بشود. ما عرض می‌کردیم که ما به گونۀ دیگر اصلا این بحث را باید دنبال کنیم، آن این است که ما می‌بینیم خارجا در موارد استعمالات استعمال لفظ در اکثر از معنا هست، از طریق این مواردی که استعمال لفظ در اکثر از معنا هست باید حقیقت استعمال را کشف کرد نه برعکس، این شکلی، یعنی اینکه ما می‌بینیم عملا استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌شود کاشف این است که یا اصلا به طور کلی در تمام موارد استعمال فنا لفظ در معنا نیست، یا لا اقل در بعضی موارد حقیقت واحده نیست، بعضی موارد مثلا استعمال لفظ در اکثر از معناست، بعضی موارد علامت بودن لفظ بر معناست مثلا. حالا شما مواردی که فناء لفظ در معنا هست را اسمش می‌گذارید استعمال آن یکی اسمش را استعمال نمی‌گذارید یک بحث لفظی است، چیز مهمی نیست، مواردی که لفظ را متکلم به کار می‌گیرد، تلفظ می‌کند، به قصد افهام معنا گاهی اوقات حقیقتش این استعمالی که شما تعریف می‌کنید که حقیقت استعمال فناء لفظ در معنا هست نیست، این شکلی. حالا اصل یک مقداری دقت کنیم ببینیم اوّلا یک نکته‌ای را عرض کنم، اشکالی که مرحوم آخوند در مورد استعمال لفظ در اکثر از معنا مطرح کردند را یک مقداری رویش تدقیق کنیم، مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول بیاناتی دارد در توضیح کلام مرحوم آخوند، من تصور نمی‌کنم مرحوم آخوند مرادشان چیزهایی باشد که ایشان می‌گوید. یک مقدار در کلام مرحوم آخوند صریح است، آن این است که استعمال لفظ چون حقیقتش فناء لفظ در معنا هست، فناء العنوان فی المعنون، و نمی‌شود در یک استعمال واحد دو تا فنا مطرح باشد، این مقدار مقداری هست که در کلام مرحوم آخوند وجود دارد. اما اینکه نکته‌ای که نمی‌شود در آن واحد هم لفظ را ملحوظ فانیا در معنایی قرار داد و در همان لحظه ملحوظ فانیا در معنای دیگر قرار داد چی است، این را خیلی توضیح نداده کأنّه گفته اگر به وضوحش واگذار کرده. آقای روحانی دو تا بیان اینجا دارد برای اثبات استحاله و آن این است که چون اجتماع مثلین پیش می‌آید، این یک.

نکتۀ دوم اینکه ایجاد به وجود نمی‌تواند تعلق بگیرد، یک شیءای که موجود شده دیگر نمی‌تواند وجود ثانی بگیرد، من نفهمیدم اینها چه ربطی به بحث دارد، هیچکدام از این دو بیان اصلا ربطی به این بحث ندارد. اینکه وجود نمی‌تواند دوباره موجود بشود مگر ما گفتیم یک شیءای دوباره می‌خواهد موجود می‌شود. ما می‌گوییم در استعمال هم آن معنا در ذهن متکلم هست، معنای اوّل هم معنای دوم، کدام وجودی هست که دوباره موجود می‌شود؟ این مثلا چی ایشان می‌خواهد بگوید که موجود نمی‌تواند وجود ثانی بگیرد. اجتماع مثلین اینجا در کار نیست، چه اجتماع مثلینی؟ این دو تا تصوری که هست دو تا وجود مستقل است، ولی دو تا وجود مستقلی که در آن واحد در ذهن انسان وجود دارد، اگر مرادتان این هست که در آن واحد یک شیءای نمی‌تواند مصبّ دو تا تصور باشد آن تقریب دیگری هست که ایشان این تقریب را جدا از تقریب مرحوم آخوند ذکر کرده و مناقشه کرده، حالا در موردش هم صحبت می‌کنیم در مناقشۀ ایشان، آیا درست هست یا درست نیست. ولی اگر این را کنار بگذارید، یعنی مشکل این نیست که در آن واحد تصورَیْن در ذهن متکلم نمی‌تواند شکل بگیرد، اجتماع مثلین و اینجور چیزها من نمی‌فهمم اصلا این کلام ایشان چی است. آن وجه دیگری را که ایشان از مرحوم اصفهانی نقل می‌کند که من تصور می‌دهم احتمال می‌دهم مرحوم آخوند مرادش همین باشد، چون ایشان بیان نکرده که چرا فناء عنوان در معنون دو تا فناء امکان‌پذیر نیست، ممکن است وجه امتناعش همین باشد که در آن واحد نمی‌شود این دو تا، دو تا تصور در آن واحد وجود داشته باشند، ممکن است نکته‌اش این باشد. ایشان می‌گوید که اینکه وجه امتناع استعمال لفظ در اکثر از معنا این باشد که اجتماع لحاظین للمعنیین فی معناً واحد ممتنع هست ایشان اشکال می‌کند. می‌گوید آدم گاهی اوقات در آن واحد دو تا فعل را انجام می‌دهد، هم قرائت می‌کند هم می‌نویسد. فعل اختیاری متوقف بر لحاظ و تصور هست بنابراین این امکان‌پذیر هست، این یک.

دوم اینکه این اشکال اشکال ضعیفی است، خیلی ضعیف است، چون اختیاریت فعل به این نیست که در هنگام انجام فعل آن ملحوظ باشد، لحاظ ممکن است قبل باشد. یک فعلی که مسبوق به لحاظ باشد کافی هست، شما ممکن است بگویید آن کسی که هم قرائت می‌کند هم کتابت می‌کند لحاظش نسبت به قرائت با لحاظش نسبت به کتابت فرق دارد ولی زمان کوتاهی اینها با همدیگر فاصله دارد. اینکه بگویید دقیقا در یک زمان واحد، اصلا موقعی که من دارم می‌نویسم همان لحظه من باید تصور کرده باشم، اختیاری بودن متوقف بر این نیست که حین العمل لحاظ بشود، باید ولو قبل از عمل لحاظ بشود، اصلا به طور کلی بعضی وقت‌ها حین العمل آن عمل غیر اختیاری هم هست، با این حال آن فعل اختیاری به یک معنا تلقی می‌شود. تعبیر می‌کنند یعاقب بالنهی السابق الساقط امثال اینها. گاهی اوقات من مثلا سوار ماشین می‌شوم آن لحظه‌ای که دارم رانندگی می‌کنم دیگر از اختیار من خارج شده، ولی با این حال آن هم فعل اختیاری است. فعل اختیاری قوامش حتی به اینکه در آن ظرف عمل در آن زمانی که دارم آن کار را انجام می‌دهم امکان جلوگیری از انجام عمل هم داشته باشم نیست. لحاظش هم لازم نیست همان حین عمل باشد، قبل از عمل باشد کافی است. تقریب دیگری ایشان می‌کند که من قدیم هم این تقریب به ذهنم رسید این بود و آن این است که ایشان می‌گوید که جایی که شما قضیۀ حملیه را حکم می‌خواهید بکنید، می‌گویید زید عالم، زید عالم حکم می‌خواهید بکنید به اتحاد زید با عالم، موقع حکم کردن باید هم زید را تصور کرده باشید هم عالم را تصور کرده باشید، موقع حکم باید این لحاظ باشد، اینجا آن اشکالی که به قبلی کردیم که تصور ممکن است قبل از فعل باشد نمی‌آید، موقع حکم باید تصور موضوع و محمول باشد، بدون تصور موضوع و محمول حکم معقول نیست، این بیان. به نظر می‌رسد این اشکال وارد است، ولی من یک توضیحی می‌خواهم بدهم آن توضیح یک مقداری بحثش شاید واضح‌تر کند. آن این است که من تصورم این هست که یک موقعی شما می‌گویید که معنا باید هنگام استعمال ملتفتٌ الیه تفصیلی باشد، یعنی همان موقع من تصورش جلوی چشم من باشد. اگر این باشد به نظر می‌رسد دو تا تصور نمی‌شود هر دو ملتفتٌ الیه باشد. ولی به یک معنا ممکن است بعضی چیزها هست که حضور دارند ولی حضور تفصیلی نیست، حضور اجمالی است، در خزانۀ قلب انسان موجود است، و این همین مقدار کافی هست برای یک سری احکامی که ما می‌خواهیم بار کنیم، لازم نیست موضوع و محمول موقع حکم کردن التفات تفصیلی داشته باشد، قبل از حکم التفات انسان دارد به موضوع و محمول، ولی موقع حکم در خزانۀ نفس وجود دارد، این خزانۀ نفس وجود داشتن هم مراحلی دارد، ببینید بعضی چیزها هست که آدم یادش رفته ولی در خزانۀ قلبش وجود دارد، آن مقدار هم نمی‌گوییم، بیشتر از آن. یک نوع التفات اجمالی که فاصله‌اش تا فعلیت خیلی زیاد نیست، یک همچین چیزی انسان ممکن است هر دویش را داشته باشد و این مقدار هم کافی است. ما موقعی که یک لفظی را می‌خواهیم در یک معنایی استعمال کنیم یک هدفی داریم، هدف افهام آن معنا هست، آن هدف را باید انسان تصور کند، آن افهام معنا را تصور می‌کند. دنبال راهی هست برای افهام آن معنا، وسیلۀ رسیدن به هدف را هم که لفظ است آن را هم تصور می‌کند، می‌آید این لفظ را قبل از استعمال هر دویش تصور تفصیلی می‌شوند، البته این تصورات تفصیلی گاهی اوقات اینقدر سریع هستند که آدم غفلت می‌کند از اینکه اینها التفات تفصیلی بهشان می‌شود، ولی حتما باید التفات تفصیلی بهش بشود. این التفات را که انسان می‌کند موقعی که لفظ را دارد به کار می‌برد نه لفظ نیاز هست که ملتفت الیه تفصیلی باشد، موقع به کار بردن لفظ، نه معنا. ولی همۀ اینها در خزانۀ نفس به نحوی باید حضور داشته باشد، یک نوع حضور ارتکازی. ارتکاز که می‌گویم عرض کردم نه آن ارتکازی که می‌گویم عرض کردم نه آن ارتکازی که در مواردی یک چیزی فراموش شده وجود دارد، یک مرحلۀ نزدیک‌تری به فعل هست. در استعمالات عادی هم همینجور است، ما در استعمالات عادی حین استعمال خیلی وقت‌ها نه به لفظ توجه داریم نه به معنا توجه داریم، یک آن قبلش، یک زمان قبلش اینها را التفات تفصیلی داریم. آن قرائت و کتابتی هم که انسان دارد انسان خیلی وقت‌ها توجه دارد که می‌خواهد قرائت کند، این توجه آن را به یک به کار بردن الفاظ وا می‌دارد، از آن طرف هم توجه دارد به اینکه می‌خواهد کتابت کند. یعنی دائما آدم هم به قرائت توجه دارد هم به کتابت توجه دارد، یک نوع حرکت تناوبی در توجه تفصیلی و التفات خیلی وقت‌ها در این جاهایی که اشخاص دارند وجود دارد، معروف است می‌گویند خانم‌ها در آن واحد می‌توانند چند تا کار انجام بدهند، علتش این است که استقرارشان روی یک چیز کمتر هست، یعنی می‌توانند حرکت کنند روی اغراض مختلف، در آن واحد هم با این حرف بزند هم با آن حرف بزند هم با آن حرف بزند. نه اینکه در آن واحد همۀ اینها را هی چند تا تصور ملتفتٌ الیه تفصیلی هست. نه التفاتات تفصیلی متناوب است، ولی یک لحظه به این توجه دارد، یک لحظه به آن توجه دارد، یک لحظه به آن توجه دارد. زمانی که به یکی از اینها توجه دارد آنهای دیگر از توجه تفصیلی خارجند، ولی اینجور نیست که نابود شده باشند، وجود دارند، یک وجود ارتکازی. اینکه معانی مختلف به وجودات ارتکازی در یک زمان واحد در ذهن انسان حضور داشته باشد هیچ مشکلی ندارد. عرض کردم بحث حمل هم در واقع همین است. ما موقعی که داریم حمل می‌کنیم اینجور نیست که موضوع و محمول به همان نحوی که ابتداء که موضوع را تصور می‌کنیم باقی باشد، موضوع را ما التفات تفصیلی داریم، محمول را هم التفات تفصیلی داریم، ولی موقع حمل این التفات تفصیلی‌ها به صورت التفات اجمالی در می‌آید و همین مقدار کافی هست برای حمل. استعمال لفظ در اکثر از معنا هم همین است، حقیقتش با موارد دیگر استعمال فرق ندارد، من وقتی لفظ را به کار می‌برم می‌خواهم در یک معنایی به کار ببرم عرض کردم ما این لفظ را بهش توجه می‌کنیم و می‌بینیم که این لفظ می‌تواند این معنای ما را افهام کند. اگر من دو تا هدف دارم، هم هدف دارم که این معنای، فرض کنید من می‌گویم طهِّر عینک، طهِّر عینک می‌خواهیم بگوییم هم چشمت را تطهیر کن هم خودت را تطهیر کند، عین به معنای ذات، هم چشمۀ خانۀ خانه‌ات را تطهیر کن، هم طلایی که در بازار قرار دادی از ناخالصی‌ها تطهیر کن، همۀ این معانی مختلفی که برای عین دارد، ممکن است ۴ تا، ۵ تا معنا همۀ اینها را هم انسان توجه داشته باشد. توجه تفصیلی به این معانی همه قبل از استعمال است، من می‌دانم با طهِّر عینک وسیله هست برای افهام لزوم التطهیر العین الباکیة و لزوم تطهیر العین الجاریة، لزوم تطهیر نفس، لزوم تطهیر ذهب، همۀ اینها را می‌دانم این لفظ صلاحیت افهام آن معانی را دارد. همۀ اهداف را هم تصور کردم، اهداف هم تصوراتشان در یک زمان واحد نیست، تصوراتشان متناوب هستند، یعنی متعاقب هستند در زمان‌های متعدد اینها را من تصور می‌کنم. زمان‌های متعدد که می‌گوییم ولو فاصله‌شان خیلی ناچیز باشد، بعد می‌آیم لفظ را استعمال می‌کنم. لفظ را استعمال می‌کنم موقع استعمال لفظ من معانی ملتفتٌ الیه تفصیلی نیستند، اجمالا ملتفتٌ الیه هستند، و همین مقدار کافی هست برای استعمال. استعمال در همۀ موارد به یک نحو هم هست، حتی در موارد استعمال لفظ در اکثر از معنا و سایر موارد تفاوتی هم ندارد همۀ اینها در حین استعمال تصور معنا به نحو ارتکازی است، به نحو التفات تفصیلی نیست، یک نحو التفاتی هست که اینها با همدیگر منافات ندارند، و هیچ به نظر می‌رسد مشکلی این وسط در استعمال لفظ در اکثر از معنا نباشد. اینجا یک نکته‌ای را عرض کنم، بحث‌های زیادی در فرمایشات، حالا یک سؤال اوّل بکنم. پنجشنبه کلاس راهنما هست همین بحث آقای روحانی را ملاحظه بفرمایید استعمال لفظ در اکثر از معنا را، من حالا دیگر وارد تفصیل آن بحث‌های آقای روحانی نمی‌شوم، ولی یک نکته در کلام آقای روحانی اینجا هست این نکته را می‌خواهم اینجا رویش یک مقداری باز کنم، آقای روحانی یک بحثی را اینجا مطرح می‌کنند که امکان و استحالۀ استعمال لفظ در اکثر از معنا متوقف است بر اینکه ما حقیقت استعمال را جعل اللفظ علامة للمعنیٰ بدانیم یا جعل اللفظ فانیا للمعنیٰ بدانیم، به این وابسته هست. بعد کلام آقای خویی را نقل می‌کنند و نقد می‌کنند. آقای خویی این بحث را متوقف بر حقیقت وضع می‌داند ایشان می‌گوید ربطی به حقیقت وضع ندارد که حالا آن هم در موردش بعدا توضیحی می‌دهیم. ولی ایشان می‌گوید نه وابسته به این هست که ما استعمال را حقیقت استعمال را جعل اللفظ علامة للمعنیٰ بدانیم یا جعل اللفظ فانیا فی المعنیٰ بدانیم، بعد ایشان می‌گوید که تحقیق این است که استعمال حقیقتش جعل اللفظ فانیا فی المعنیٰ است. تعبیرشان این هست که کما انه قد تقدم منا فی اوائل مبحث الوضع ان الاستعمال جعل اللفظ طریقا و فانیا فی المعنیٰ فالمتعین الالتزام بامتناع الاستعمال فی اکثر من معنیٰ عقلا. ایشان اینجوری دارند، من خب گشتم ببینم ایشان کجا این بحث را دارد؟ در وضع اوائلش نیست، ذیل بحث وضع این بحث را مستقلا ایشان وارد شده، اوائل به یک معنا اوائل کل بحث وضع هست، اگر تمام مباحث مربوط به وضع را چیز بگوییم، بعد از اینکه حقیقت وضع را مطرح می‌کند قبل از بحث اقسام وضع و تعیینی تعینی، امثال اینها، یک عنوانی ایشان دارد تحت عنوان اللفظ و الاستعمال، آنجا مرادشان از اوائل همین است که اوائل کل مبحث وضع، و همین بحث را مطرح کرده، اختیارش هم این نیست که فانیا فی المعنیٰ است، حالا من عبارتش را می‌خوانم، قسمتی از عبارتش را، مفصل دو صفحه عبارت دارد و ایشان می‌گوید چند جور استعمال داریم و امثال اینها و اینها را توضیح می‌دهد من حالا توضیح آن مقدماتی‌اش را کار ندارم ملاحظه بفرمایید این جلد ۱، صفحۀ ۷۰ هست. ایشان می‌گوید که:

«إذا عرفت هذا، فهل سنخ استعمال اللفظ في المعنى كاستعمال المرآة في الوجه، فيكون‏ اللفظ حال‏ الاستعمال‏ فانيا في المعنى»

این یک جور هست ما آیینه را که تصور می‌کنیم آینه دو جور تصور می‌شود، یک موقعی ما آینه را که می‌خواهیم استفاده کنیم فقط می‌خواهیم عکس را توش ببینیم، این فنا یعنی همین. به خود آینه توجه نداریم به آن عکسی که در درونش هست توجه داریم. یک موقع ما می‌گوییم استعمال یعنی این.

«فيكون‏ اللفظ حال‏ الاستعمال‏ فانيا في المعنى و لا يلتفت إليه أصلا؟ أو انه كاستعمال الملزوم و إرادة اللازم، فيكون كل منهما متعلقا للحاظ مستقل و التفات كامل في نفسه؟»

این نکته‌ای هست که من می‌خواستم در بحث قبلی بگویم ولی گذاشتم اینجا عرض کنم، یکی از نکاتی که ممکن است شخصی به عنوان نقض بر کلام مرحوم آخوند که برای آن تقریب که لازمۀ استعمال لفظ در اکثر از معنا این است که دو تا معنا در آن واحد لحاظ بشود به استعمالات کنایی نقض کند، استعمالات کنایی شما هم لفظی که به کار می‌برید معنای ملزوم که معنای مستعمل فیه هست اراده می‌شود هم معنای لازمش اراده می‌شود. ولی این نقض وارد نیست، چون ما در استعمالات کنایی در حین استعمال آن معنای لازم را اراده نمی‌کنیم، موقعی که می‌خواهیم یک معنای لازم را افهام کنیم گاهی اوقات می‌بینیم که برای افهام آن معنای لازم می‌توانیم به وسیلۀ استعمال لفظ ملزوم در معنای ملزوم به آن هدف برسیم، من می‌خواهم پسرم را بیدار کنم برای اینکه نماز بخواند، یک موقعی مستقیم می‌گویم که بلند شو نماز بخوان، یک موقعی ممکن است بگویم که آفتاب دارد می‌زند، آفتاب دارد می‌زند اینکه نماز دارد قضا می‌شود را به ذهن مخاطب افهام می‌کند بنابراین من با استعمال لفظ آفتاب دارد می‌زند در معنای خودش به هدف خودم می‌رسم. در موارد کنایه اینجور نیست که حین الاستعمال من ارادۀ معنای لازم کرده باشم، همین که قبل از استعمال بدانم که این استعمال من وسیلۀ افهام معنای لازم هست کفایت می‌کند، لازم نیست حین الاستعمال، و بنابراین استعمالات کنایی از سنخ تعدد لحاظین فی آنٍ واحد نیست که این را به عنوان نقض بر اینکه تعدد لحاظین فی آنٍ واحد اشکال ندارد بخواهیم مطرح کنیم. حالا ایشان اینجا می‌گوید که استعمال لفظ در معنا آیا کاستعمال المرآة فی الوجه هست، «فيكون‏ اللفظ حال‏ الاستعمال‏ فانيا في المعنى و لا يلتفت إليه أصلا؟ أو انه كاستعمال الملزوم و إرادة اللازم، فيكون كل منهما متعلقا للحاظ مستقل و التفات كامل في نفسه؟»

عرض کردم می‌گوید هم لفظ هم معنا. مراد از اینکه «متعلقا للحاظ مستقل و التفات كامل» التفات در زمان واحد هست؟ نه در زمان واحد لفظ و معنا التفات مستقل بهشان نمی‌شود. ولی اگر مراد این هست که ولو در دو زمان، در زمانی که یعنی در هنگامی که ما عملیات استعمال را به کار می‌بریم هم باید لفظ را التفات تفصیلی داشته باشیم، هم معنا را التفات تفصیلی داشته باشیم، این مطلب درست است، ما هم لفظ را التفات تفصیلی داریم هم معنا را التفات تفصیلی داریم، ولی موقعی که لفظ را به کار می‌بریم دیگر لازم نیست به آن لفظ توجه تفصیلی داشته باشیم، به معنا هم لازم نیست توجه تفصیلی داشته باشیم، توجه اجمالی کافی است، حالا ایشان اینها را از همدیگر تفکیک نکردند من الآن آنهایش را نمی‌خواهم چیز کنم. ایشان می‌گوید که سنخ استعمال لفظ در معنا آیا مثل استعمال مرآة فی الوجه هست؟ یا مثل استعمال ملزوم و ارادة اللازم هست؟

«أو لا هذا و لا ذاك، بل سنخ ثالث؟.

الحق هو الأخير.»

در سنخ فناء نمی‌گیرد. بعد می‌گوید:

«أما انه ليس من قبيل استعمال المرآة، فلأنه من البديهي انه يمكن الالتفات إلى اللفظ و خصوصياته حال الاستعمال، و لذلك يختار الخطيب الألفاظ الرشيقة و العبارات الشيقة في مقام أداء المعاني»

این همان مطلبی بود که من در جلسۀ قبل اشاره می‌کردم که متکلم موقع به کار بردن الفاظ به اینکه چه لفظی را به کار می‌برد توجه دارد، به خاطر همین سجع یعنی صنایع ادبی که مربوط به الفاظ هست اینها هم برای همین است دیگر.

«كما انه قد يجري على طبق القواعد العربية المرسومة في باب الاستعمال التي يتوقف الجري عليها على نحو التفات إلى اللفظ، كقواعد النحو و الصرف و البلاغة.»

عرض کردم آن مثال حاج شیخ حسن آقا که کلمۀ مشکوک را داشت به کار می‌برد توجه نداشت که باید بگوید شاک و امثال اینها، اینکه آدم چیزی که دارد به کار می‌برد توجه بکند به اینکه اعرابش را فتحه بدهد، ضمه بدهد، اینها همه توجه دارد دیگر، اینهایش. ولی البته عرض کردم این توجهات اینجور نیست که همه در آن واحد باشد، همان لحظه یک لحظه توجه به اعراب دارد یک لحظه توجه به معنا دارد، اینها توجهات تو در تو است، ولی در یک آن نیستند، حالا ایشان می‌گوید که از قبیل استعمال مرآة نیست.

«و أما انه ليس من قبيل الاستعمالات الكنائية، فلأنه من الظاهر أن اللفظ في حال الاستعمال لا يكون ملتفتا إليه بالاستقلال و ملحوظا في نفسه، لظهور عدم إمكان الحكم عليه بما انه لفظ في ذلك الحال، و لو كان ملحوظا استقلالا لصح الحكم عليه بلا إشكال.

و بذلك يعلم أن اللفظ في حال الاستعمال يكون ملحوظا، لكن باللحاظ الطريقي الآلي لا باللحاظ الاستقلالي النفسيّ»

من این را درست نفهمیدم اگر مراد از لحاظ طریقی عالی همین است که ما می‌گوییم یعنی لحاظ اجمالی درست است، در مقابل، یعنی آن چیزی که توجه اجمالی بهش هست نه توجه تفصیلی، ولی باللحاظ الطریقی الآلی این غیر از آن معنای فنا من چیز دیگری ازش نمی‌فهمم ولی به هر حال ایشان یک چیز دیگری این را قرار داده.

**شاگرد:** خود لفظ را

**استاد:** همان دیگر. «و بذلك يعلم أن اللفظ في حال الاستعمال يكون ملحوظا، لكن باللحاظ الطريقي الآلي لا باللحاظ الاستقلالي النفسيّ، فالاستعمال على هذا ليس إفناء اللفظ في المعنى»

فنا، از سنخ فنا نیست، «و إلقاء المعنى باللفظ» که معنای اوّل بود.

«و لا ذكر اللفظ مستقلا فينتقل منه إلى المعنى كالكنايات، بل هو إيجاد اللفظ في الخارج بداعي حصول الانتقال إلى المعنى، فهو منظور طريقا و عبرة للمعنى لا مستقلا و لا مغفولا عنه، فليكن جميع هذا نصب عينيك لتنتفع به في مبحث جواز استعمال اللفظ في أكثر من معنى.»

من تصور می‌کنم ایشان این بحث‌ها را اصلا اینجا کرده بوده که بگوید استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است، نتیجۀ این مطلبی که اینجا هست جواز استعمال لفظ در اکثر از معناست ولی فراموش کرده نتیجه‌گیری که اینجا از بحث کرده از سنخ افناء نیست که به عقیدۀ ایشان افناء جائز نیست در معنا. حالا اصلا این بحث را عرض خواهیم کرد اینجا یک بحث هست آیا اصلا این استحاله و امکان وابسته به حقیقت استعمال است؟ یا به حقیقت وضع اینجوری که آقای خویی می‌کنند می‌گویند شنبه من یک اشارۀ اجمالی به این بحث خواهم کرد. ما عرض کردیم حقیقت استعمال متوقف بر التفات تفصیلی به لفظ و حین التکلم نیست و متوقف بر التفات تفصیلی به معنا حین التکلم نیست، این التفات تفصیلی همه قبل از تکلم هست و حین التکلم التفات اجمالی است و التفات اجمالی به معنیین هیچ اشکالی ندارد، بنابراین استعمال لفظ در اکثر از معنا جائز است. حالا ۲، ۳ تا نکته اینجا مطرح هست، یکی اینکه اوّلا کلام آقای خویی را یک اشارۀ اجمالی شنبه می‌کنم این را ملاحظه بفرمایید در کلام آقای روحانی هم هست، یک.

نکتۀ دوم اینکه ثمرۀ این بحث چی است.

نکتۀ سوم یک بحث دیگری را که آقایان در این بحث ازش غفلت کردند، نکته‌ای که حاج آقا متعرض شدند، کأنّه آقایان تصورشان این بوده که اگر استعمال لفظ در اکثر از معنا ممکن باشد آن ثمراتی که اینها دنبالش هستند بار می‌شود در حالی که مجرد امکان استعمال لفظ در اکثر از معنا برای ترتب یک سری از ثمرات باید ظهور ایجاد بشود، ما باید بیشتر از. حاج آقا قائل هستند استعمال لفظ در اکثر از معنا جائز است، ولی ایشان می‌گویند در استعمالات متعارف خلاف ظاهر است، این یک مرحلۀ دیگری است، این مرحله را باید پیمود تا بعضی، حالا بعضی از ثمراتی که آقای روحانی در بحث مترتب کردند را عرض خواهم کرد، این ثمرات متوقف بر اثبات امکان نیست، متوقف بر اثبات ظهور است، و این نکته‌ای هست که حالا ان شاء لله این را شنبه ما دنبال می‌کنیم. فکر می‌کنم شنبه بحث را ببندیم یا فوقش مثلا یک شنبه، احتمالا بحث را شنبه تمام کنیم و نمی‌خواهم دیگر وارد خیلی از ریزه کاری‌ها، نگاه می‌کردم بحث‌های رنگارنگی در کلمات آقایان در استعمال لفظ در اکثر از معنا هست بخواهم وارد همۀ آن بحث‌ها بشوم از چیز خواهیم ماند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد